

فرمانده دل‌ها

درس یازدهم



آن روزها دیگر چهره جنگ، خاندی اول حسین شده بود. اگر دیدار با خانواده‌ی شهدا، دلشکلی‌های خانواده‌اش نبود، آن چند روز را هم مرضی نمی‌رفت. بچه‌های کوچک شهدا او را دوست داشتند. حسین آنها را با حرف‌های کودکانه‌اش، می‌خنداند؛ با خنده‌ی آنها پهنایی انگش را پاک می‌کرد.

او همیشه **قصه‌هایش** را ناتمام می‌گذاشت تا بچه‌ها **منتظر دیدار بعدی** و شنیدن بقیه‌ی قصه باشند. برای **عروسک‌هایشان** لالایی می‌خواند و تفتنگ پلاستیکی پسر بچه‌ها را رو به دشمنان نشانه می‌رفت. حتی **مسئولیت** سنگینی که داشت، نمی‌توانست **مانع** بازی کردنش با فرزندان شهدا باشد. حسین به دعایی که از لب‌های آنان جاری می‌شد، **اعتقاد عجیبی** داشت. بچه‌ها دست‌های کوچک خود را به آسمان می‌گرفتند و برای پیروزی رزمندگان اسلام دعا می‌کردند. آن روزها حسین احساس می‌کرد، به دعای این **قلب‌های پاک** به شدت **محتاج** است. **عملیات** پیش رو، خیلی مهم و حساس بود. مردم می‌دانستند خرمشهر، خونین‌شهر **مظلومی** است که **مجتاوزان** آن را به **اشغال** درآورده‌اند. آزادی خرمشهر، آرزوی همه‌ی مردم ایران بود. رزمندگان در حال آماده‌سازی خود بودند. این بار باید **ضربه‌ی نهایی** از **منطقه‌ی** خرمشهر - **شلجه** وارد می‌شد؛ جایی که دشمن برای نیروهایش **دژی تسخیرناپذیر** ساخته بود تا برای همیشه **خرمشهر** را در اشغال داشته باشد. اولین گروه رزمندگان به دشمن حمله کرد.

آتشبارهای عراقی یک دم، خاموش نمی شدند. دود و آتش، فضای منطقه را پر کرده بود. بعد از نبردی سخت، رزمندگان در میان بارانی از گلوله وارد شدند. حسین می گفت: «مهم ترین منطقه، شلجه است؛ باید همان جانپروهای دشمن را در هم بکوبیم!»

شور و شوقی وصف ناپذیر وجود حسین را دربرگرفته بود. او و هم رزمانش در نقطه ای قرار گرفته بودند که مردم ایران هر روز و شب برای آزادی آن دعا می کردند. حرم شهر بوی «جهان آرا» و دوستان شهیدش را می داد. دیگر برای آزاد کردنش جای درنگ نبود. او برای نفوذ به سپاه دشمن، یاران خود را آماده کرد. دشمن، چند گردان تازه نفس خود را برای

مقابله، راهی میدان نبرد کرد. فریاد حسین از هر طرف شنیده می شد: «دست خدا با ماست. بجنگید دلاوران.»

نیروها، **حسنگی ناپذیر** و **با شجاعت** به جلو می رفتند. **حسین بی وقفه** دشمن را زیر رگبار گلوله گرفته بود. دژ دشمن، شکسته شد. فریاد تکبیر نیروهای ایرانی، دشمن را به وحشت انداخت.

نیروهای دشمن، پا به فرار گذاشته بودند. شلجه لیل بار برایشان نه **گذرگاه** که **گورستانی** شده بود. وقتی حسین، شهر **مظلوم** را دید به یاد شهدایی افتاد که دوست داشتند آزادی خرمشهر را ببینند؛ به یاد شهید «بهنام محمدی» افتاد که در سنگرهای خرمشهر **سقا** می کرد.

برادر حرّازی! بچه‌ها می‌گویند: «فرماندهان دشمن، هر سربازی را که بخواهد

تسلیم شود با گلوله می‌زنند!»

حسین، نگاهی به پیکلی که خبر آورده بود، انداخت. صورتش **خاک‌آلود** و

لب‌هایش خشک بود. به طرفش رفت و او را در **آغوش** گرفت. نوجوان

بسیجی، سرش را به سینه‌ی حسین گذاشت. انگار روزهای زیادی انتظار چنین





لحظه‌ای را می‌کشید. اشک‌های حسین، موه‌های خاک‌آلود او را خیس کرد.
«نگران نباش **مومن!** **مطمن!** باش. خداوند اراده کرده که خرمشهر آزاد بشود؛
از نشانه‌هایش هم همین است که دشمنان به جان هم افتاده‌اند.»
مقاومت‌های پراکنده‌ای در شهر ویران خرمشهر دیده می‌شد. **بالگردهای** دشمن
در تلاش بودند فرماندهان نظامی را از میدان نبرد، **نجات** بدهند؛ اما با هدف
قرار گرفتن **وسقوط** یکی از آنها، بقیه فرار را بر قرار ترجیح دادند.
الکون در مسجد جامع شهر، که روزهای زیادی مرکز **مقاومت** جوانان بود،
رزمندگان نماز شکر می‌خواندند. ساعتی بعد، حسین ایستاده بود و با نگاهی خیره،
دور دست را **نظاره** می‌کرد.

فرست و نافرست



✓ آزادی خرمشهر از دست متجاوزان، آرزوی همه ی مردم ایران بود. ۱

✗ بالگردهای دشمن موفق شدند، فرماندهان نظامی را از میدان نبرد نجات بدهند. ۲

✓ پیکی که برای حسین خبر آورده بود، تشنه بود. ۳





۱ یکی از نشانه‌های اراده‌ی خداوند برای آزادی خرمشهر چه بود؟ دشمنان به جان هم افتادند

۲ چرا حسین همیشه قصه‌هایی را که برای بچه‌ها تعریف می‌کرد، ناتمام می‌گذاشت؟

تا بچه‌ها منتظر دیدار بعدی و شنیدن بقیه قصه باشند

۳ چرا حسین در میدان جنگ همواره می‌گفت: «دست خدا با ماست. بچنگید دلاوران.»؟

برای روحیه دادن به سربازان و گردان- برای آماده کردن یاران خود برای وارد شدن به میدان نبرد

۴ اگر شما می‌خواستید عنوانی برای این درس انتخاب کنید، کدام یک از عنوان‌های زیر را

انتخاب می‌کردید؟ دلیل انتخاب خود را با استفاده از متن توضیح دهید.

☐ اراده‌ی خداوند

☐ آزادسازی خرمشهر

☒ فرماندهی دل‌ها

۵ زیرا فرمانده حسین در دل نیروهایش فرماندهی می‌کرد.





شور و شوقی **وصف‌ناپذیر** وجود حسین را در برگرفته بود. 

شوق وصف‌ناپذیر، یعنی شوقی که به آسانی نمی‌توان آن را توصیف کرد.

دشمن برای نیروهایش دژی **تسخیرناپذیر** ساخته بود. 

دژ تسخیرناپذیر، یعنی دژی که **نمی‌توان آن را تسخیر کرد**

نیروهای **خستگی‌ناپذیر** با شجاعت به جلو می‌رفتند. 

نیروهای خستگی‌ناپذیر، یعنی **کسانی که نمی‌توان آن‌ها را به آسانی شکست داد**.

